چهلمين

13 بهمن 1400

حسن لطفي ، كارگردان و منتقد سينما

چهل عدد كمال هم نباشد براي آدمي و جشنواره عمر كمي نيست. پس اگر انتظار داشته باشيم چهلمين جشنواره فيلم فجر جشنواره خوبي باشد، انتظار زيادي نيست. هر چند كه وقتي پاي جشنواره‌هاي هنري در ميان باشد، ناگزيريم جداي از برنامه‌ها و حواشي جشنواره براي قدرتش به اصل ماجرا يعني آثار هنري و هنرمندان متكي باشي.
نمي‌خواهم با اين مقدمه به نبود بهرام بيضايي، ناصر تقوايي، كيانوش عياري و بهمن فرمان‌آرا برسم كه هر كدام‌شان مي‌توانند تماشاگراني را به سينما بياورند و بازار جشنواره فيلم فجر را پررونق‌تر كنند. قصد هم ندارم بگويم اگر جوان‌هاي مستعدي همچون سعيد روستايي، نيما جاويدي، محمد كارت و... هم فيلم داشتند اوضاع جشنواره بهتر مي‌شد، چون مي‌دانم كه نه تنها طرفداران‌شان بلكه گردانندگان جشنواره هم بدشان نمي‌آمد در جشنواره‌اي با عدد چهل، چهره‌هاي صاحبنام‌تري جدول برنامه‌ها را به خود اختصاص مي‌دادند. هر چند كه ممكن بود فيلم‌هاي آنها نيز به سرنوشت فيلم‌هايي همچون عروسك، علت مرگ، نامعلوم، كوچه ژاپني‌ها و... دچار شوند كه عضو دهان لق هيات انتخاب جشنواره از نبودشان افسوس مي‌خورد؛ افسوسي كه دردي را از اين حذف‌هاي سليقه‌اي دوا نمي‌كند. حذف‌هايي كه يا فيلمسازان را دست به عصا مي‌كند يا همچون سازنده فيلم مرد بازنده (مهدويان) ناچار مي‌سازد تا فاميلي آقازاده فيلمش را لارستاني انتخاب كند. نامي كه به گمانم مي‌تواند رمز عبور فيلم براي ورود به خطوط قرمزي شود كه مردم كوچه و بازار مدت‌ها است از آن عبور كرده‌اند. البته مرد بازنده از نظر فيلمنامه و بازي‌ها فيلم نسبتا خوبي است. كارگرداني مهدويان نيز در بعضي صحنه‌ها (صحنه‌هاي تعقيب و گريز و تصادف و...) خوب است، اما در اين فيلم اثري از فضاسازي قابل ستايش فيلم‌هاي ايستاده در غبار و ماجراي نيمروز نيست.

مرد بازنده تنها فيلمي نيست كه در روز اول جشنواره به تماشاي آن نشستم. بيرو ساخته مرتضي علي عباس ميرزايي كه نيم‌نگاهي به زندگي عليرضا بيرانوند دارد ديگر فيلم روز اول است كه انگار قرار بوده در كنار مرد بازنده روايت زندگي مردي برنده باشد. حداقل حسن فيلم وجود قهرمان است كه انگار سينماي ايران در سال‌هاي اخير تمايل چنداني به آن ندارد. قهرماني كه مرتضي‌علي عباس ميرزايي به عنوان نويسنده، تدوينگر و كارگردان ترجيح داده به جاي تمركز بر لحظات با ريتمي تند از وقايع بگذرد و

تدوين خود را به رخ بيننده بكشد. تدويني كه گاه مبدل به اتفاقي ناخوشايند مي‌شود كه حس صحنه را از بين برده و شباهت به تمريني پيدا كرده كه استاد كلاس تدوين به شاگرد باهوش و خلاقش سپرده كه عاشق ساخت كليپ است؛ كليپي كه ضرباهنگ تندش نمي‌گذارد داستان و حس و حالش در ذهن بيننده تثبيت شود.